



ضرب المثل با حرف د

دایه مهربان تر از مادر:

دلسوزی بی جا و دخالت بی جا و خود سرانه..

دختر پزون:

به غذایی که دختر دم بخت پخته باشد و بخواهند تعریف مضاعف بکنند، می گویند.

دختر همسایه هر چی چل تر واسه ما بهتر:

از عیب دیگران راحت تر می توان سوء استفاده کرد.

در این دنیا دلی بی غم نباشد / اگر باشد بنی آدم نباشه:

اشاره به اینکه همه انسان ها کم یا زیاد به گونه ای غم و گرفتاری دارند.

در باغ سبز نشان دادن:

در شروع کاری، جهت سوء استفاده رفتار و وعده های فریبده داشتن.

دارندگی و برازندگی:

آنگس که مال و ثروت دارد، لیاقت چنین جایگاهی را هم دارد.

در بیابان لنگه کفش نعمت است:
در موقع سختی و تنگنا حتی کم‌ترین و بی‌ارزش‌ترین چیزها به حساب می‌آید و به درد می‌خورد.

در خونه باز:
مهمان دوست، کسی که در خانه‌اش همیشه به روی مهمان باز است.

در دیزی باز است حیای گربه کجاش؟:
اشاره به شخص بی‌ملاحظه که از محبت و نجابت و بزرگواری کسی سوء استفاده کند.

درز کردن:
خبری منتشر و پخش شدن.

در عفو لذتی است که در انتقام نیست:
سفارش به بخشش و گذشت به هنگام قدرت توانایی در گرفتن انتقام.

در کار خیر، حاجت هیچ استخاره نیست:
برای انجام کار درست و خیر نباید شک و تردید داشت و از این و آن پرسید یا حتی استخاره کرد.

در مسجد رانی شود کند:
قید متعلقاتی چون پدر و مادر یا فرزندان نمی‌توان زد، حتی اگر آزار دهنده و غیر قابل تحمل باشند.

در ناامیدی بسی امید است:
نباید قطع امید کرد و تا آخرین لحظه باید امیدوار بود.

دروغ که خناق نیست:

هنگام عصبانیت از دست دروغ گومی گویند، به این معنی که: دروغ گفتن راحت است و معنی برای آن وجود ندارد.

دروغ گو کم حافظه است:

از آن جا که دروغ گومی خواهد از چیزی غیر واقعی و ساختگی سخن بگوید طبعاً کلامش محکم و بدون اشتباه نخواهد بود، بنابراین در گفته هایش اختلاف و ضد و نقیض به وجود آمده و دروغش آشکار می گردد.

در همیشه روی یک پاشنه نمی گردد:

اوضاع دائم به یک حال نمی ماند.

در یه تخته خوردن:

به وجود آمدن فرصت و اتفاقی سودمند و غیر مترقبه.

دزد حاضر بز حاضر:

اشاره به حرف یا عمل غیر قابل انکار، در مواردی که همه شواهد برای اثبات واقعیت مطلبی وجود داشته باشد و به راحتی بتوان به حقیقت موضوع پی برد.

دزد ناشی به کاهدون می زنه:

بی تجربگی و همچنین بدشانسی باعث شکست در هر کار است.

دزد نگرفته پادشاه است:

مقصر بی مدرک خیالش آسوده است و برای خود پادشاهی می کند.

دست از یادرازتر:
شکست خورده و ناامید و به نتیجه نرسیده.

دست از سر کچل برداشتن:
کسی را رها کردن و آزار ندادن و کاری به کارش نداشتن.

دست بالای دست بسیار است:
زورگویی که به زیر دست و صعیف تر از خود ظلم و بدی کند، بالاخره ظالم تر و قدرتمندتر از او نیز پیدا خواهد شد که به خود او ظلم کند و حسابش را
برسد.

دست بوس:
عرض ادب و سلام خدمت کسی گفتن.

دست به دامن شدن:
به کسی متوسل شدن و پناهنده شدن.

دست به دست سپرده:
نظیر: از هر دست که بدهی از همان دست پس می گیری.

دست به سیاه و سفید نزدن:
بی کاره و تن پرور بودن و هیچ کاری انجام ندادن.

دست به عصا:
محتاطانه، با دقت و ملاحظه رفتار کردن.

دست چپ و راست را تشخیص ندادن:
قدرت فهم و تشخیص نداشتن، نادان و مبتدی بودن.

دست خر کوتاه:
به کسی که بی اجازه دست به طرف چیزی دراز کند می گویند، یعنی دست درازی قدغن.

دست راستش زیر سر من:
آدم ناامیدی که آرزو کند به جای دیگری و دارای موقعیت و وضعیت او باشد.

دست رد بر سینه کسی زدن:
کسی را طرد و ناامید کردن و جواب منفی دادن.

دستش از دنیا کوتاه است:
معمولاً برای جلوگیری از غیبت پشت سر مرده می گویند، یعنی دیگر در این دنیا نیست که از خود دفاع کند.

دستش از گور بیرون مانده:
مرده ای که حتی در زیر خاک هم نگران حال و وضع نزدیکان خود باشد.

دستش به دهنش می رسه:
کسی که وضع مالی نسبتاً خوبی دارد و محتاج دیگران نیست.

دست شکسته دنبال کار می رود اما دل شکسته نمی رود:
در واقع روحیه و عشق و علاقه موجب انجام و پیشبرد کارهاست نه زحمت و تلاش ظاهری. اهمیت روحیه و علاقه به کار در مقابل تلاش جسی.

دستش ننگ ندازه:

کسی که هر چه بی این و آن محبت و خوبی می کند قدر آن را نمی دانند و یا اینکه در مقابل بدی می بینند.

دست کسی را تو پوست گردو گذاشتن:

کسی را لنگ و معطل کردن.

دست کسی را خواندن:

فکر کسی را خواندن، پی به خیالات کسی بردن.

دست کم گرفتن:

کم ارزش شمردن و به حساب نیاوردن چیزی یا کسی، کوچک و ناچیز تلقی کردن.

دسته گل به آب دادن:

خرابکاری کردن.

دستی از دور بر آتش داشتن:

از دور شاهد ماجرا بودن و از دشواری ها یا خطرات کار اطلاع نداشتن.

دعوا الحاف ملاست:

برای رسیدن به مقصود چیزی را بهانه قرار دادن.

دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد:

به دو معنی:

۱- دیوانه عشق خدا شدن ۲- از دست دادن عقل و شعور و اینکه آدم دیوانه از فکر و خیال و دغدغه های زندگی آسوده است.

دل به دریا زدن:

ترس و تردید را کنار گذاشتن و هرچه بادا باد گفتن و شجاعت اقدام کردن.

دل به دل راه دارد:

دوستی و محبت راه دل را به دل باز کرده و قلب‌ها را به یکدیگر ارتباط می‌دهد، عشق و علاقه دو طرفه است.

دل پر شدن:

از دنیا یا از کسی گله و ناراحتی داشتن.

دل دادن و قلوه گرفتن:

گفتگو و هم‌صحبتی همراه با علاقه و صمیمیت بین دو طرف.

دل دل کردن:

تردید داشتن، مردد بودن.

دلش طاقت ندارد:

کنایه از کم صبر و طاقت بودن.

دلش مثل آینه است:

کنایه از آدم صادق و بی‌ریا و بی‌غل و غش (نظر به اینکه آینه هرچه در آن است یعنی واقعیت را نشان می‌دهد).

دلی از عزا در آوردن:

بعد مدتی کاری را به دلخواه و مطلوب و درست و حسابی انجام دادن و سیراب شدن (مثل خوردن غذای سیر یا رفتن به تفریح و ...).

دماغش را بگیری جانش در می آید:
به آدم ضعیف و لاغر می گویند.

دُم به تله ندادن:
گیر نیفتادن به جفت زرنگی و زیرکی.

دُم به کول گذاشتن:
ناامید و شکست خورده پی کار خود رفتن، ترسیدن و خدا را جمع و جور کردن.

دم خورشید کباب شدن:
مبتلا شدن به گرفتاری و مصیبت و بلا، متحمل رنج و عذاب فراوان شدن.

دُم در آوردن:
پررویی و زبان درازی.

دُم کسی را چیدن:
وقیح و پررویی را بر جای خود نشانیدن.

دندان اسب پیشکشی را نمی شمارند:
در مورد ارزش و قیمت یا عیب و ایراد هدیه و چیز مجانی دقت و حساب کتاب نمی کنند.

دندان تیز کردن:
چشم طمع به چیزی یا کسی دوختن.

دندان روی جگر گذاشتن:
صبر در گرفتاری و بلا، صبر غیر قابل تحمل.

دندان گرد:
طمع کار برای هر چیزی که منفعت داشته باشد.

دندانی را که درد می کند باید کند انداخت دور:
قید کس یا چیزی را که مزاحم است و فایده ای ندارد باید زد.

دنده اش پهن است:
بی عار و بی رگ است.

دنیا رو آب بیره فلانی را خواب می بره:
بی غم و بی خیال، آدم خوسرد و آسوده خاطر.

دنیا محل گذره:
این جهان ماندنی نیست و هر چه از خوبی و بدی در آن است می گذرد و تمام می شود.

دنیا همین صد سال اولش سخت است:
اشاره به اینکه در دنیا و در زندگی آسودگی و راحتی وجود ندارد.

دو به شک:
دچار شک و تردید بودن، در مورد چیزی مردد بودن.

دو به هم زنی:
دعوا و نفاق افکندن بین دو نفر.

دو پا داشت دو پای دیگر هم قرض کرد:
فرار و گریز به آخرین حد شتاب.

دو پا را در یک کفش کردن:
سماجت و لجاجت بر سر حرفی یا انجام کاری حتی دور از عقل و منطق.

دود از سر بلند شدن:
داغ کردن و شوکه شدن بر اثر شنیدن حرفی بسیار نابارورانه و حیرت انگیز.

دود از کنده بلند می شود:
سالمندان از جوانان کار آمدتر و قابل ترند.

دود چراغ خوردن:
رنج بردن در طلب چیزی به خصوص تحصیل علم و دانش.

دودش تو چشم خودت می ره:
نتیجه کار بد نصیب خودت خواهد شد.

دود شده رفته هوا:
چیزی یا کسی غیب و ناپدید شدن، از بین رفتن هستی و سرمایه.

دو دوزه بازی کردن:
حیله گری، دو طرف معامله یا گفتگو را داشتن.

دوره وانفسا:
دوره یا زمانه‌ای که هر کس «وای بر من» می‌گوید و به فکر نجات خویش از گرفتاری و مهلکه است.

دوری و دوستی:
دیدار و ملاقات هر چه کم‌تر و دیرتر انجام شود، ارزش و احترام و محبت طرفین نسبت به یکدیگر بیشتر شده و بیشتر نیز حفظ می‌شود و قوام می‌یابد، چرا که در کثرت دیدار خواه ناخواه دلخوری پیش می‌آید.

دوست مرا یاد کند یک هله پوک:
هدیه هر چند هم اندک و کم ارزش حتی در حد یک دانه هل پوک شده باشد، نشان می‌دهد به یاد دوست هستیم و به او علاقه داریم.

دوستی خاله خرسه:
دوستی غیر عاقلانه و از روی نفهمی و نادانی، دوستی که از دشمنی بدتر و آسیب رساننده‌تر و عذاب آورتر باشد.

دوغ و دوشاب برایش یکی است:
کسی که خوب و بد، زشت و زیبا، پسندیده و ناپسند و... در نظرش یکسان و هم ارزش بوده و برایش فرق نکند.

دو قورت و نیمش باقی است:
کسی که به جای تشکر و قدردانی از خدمت و محبت دیگری با پرویی و توقع بی‌جا مدعی و طلب کار هم بشود.

دولا پنا حساب کردن:
جنس یا دستمزدی را به دو برابر قیمت اصلی حساب کردن.

دهن داره یه گاله، لقمه داره نواله، چشم‌ها داره نخودچی، ابرو نداره هیچی:
وصف بچه یا آدمک زشت.

دهن گرم شدن:
به حرف افتادن، سخت مشغول پرچانگی کردن.

دهن لق:
رازنگه ندار، کسی که هر حرفی رازود برای این و آن بازگو می‌کند و حتی قادر به نگه داشتن اسرار خود نیست.

دیدار به قیامت:
ناامیدی از ملاقات بعدی به دلایل مختلف (مثل قهر، غیبت طولانی و ...).

دیر اومدی زود می‌خواهی بری:
به تازه کار و تازه واردی که برای رسیدن به هدف و موقعیت مطلوب عجله داشته باشد و بخواهد خیلی سریع به مدارج بالا برسد.

دیگ به دیگ می‌که روت سیاه، سه پایه می‌که صل علی:
بدنام و عیناکی که از دیگران عیب و ایراد بگیرد.

دیگی که واسه من نجوشه، سر سگ توش بجوشه:
بی تفاوتی شخص نسبت به چیزی یا کاری که استفاده و منفعتی برای او ندارد و مربوط به دیگران است.

دیوار حاشا بلند است:
حاشا کردن و منکر شدن حد و مرزی ندارد و حرف یا عمل خود را می‌توان به راحتی و تاحد غیر ممکن و نامحدود انکار کرد.

دیوار موش داره، موش هم گوش داره:

در سخن گفتن باید محتاط بود و هر جا و در میان هر جمعی نباید حرفی رازد، زیرا ممکن است کسی خبر چینی کرده و آن را بازگو کند.

دیواری از دیوار من کوتاه تر گیر نیار دی؟:

به کسی که از بین چندین نفر یکی را که از همه بی تقصیر تر یا مظلوم تر و ضعیف تر است برای انتقام گرفتن یا خالی کردن عقده خود و یا حتی اناام کاری انتخاب کند.